



ریشه شناس چه می کند؟ (۱۵)

پدیدآورنده (ها) : قائم مقامی، سیداحمدرضا

ادبیات و زبانها :: نشریه گزارش میراث :: زمستان ۱۴۰۱ - شماره ۱۰۱

صفحات : از ۱۱۴ تا ۱۱۷

آدرس ثابت : <https://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/2240783>

تاریخ دائلود : ۱۴۰۵/۰۴/۰۴

کاربر گرامی، فایل دائلود شده فقط برای استفاده شخصی است، از نشر آن خودداری فرمایید.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است، بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و بر گرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه [قوانین و مقررات](#) استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.



- ریشه شناس چه می کند؟ (۱۴)
- پژوهش‌هایی در باب تحقیق؛ ریشه شناس چه می کند؟ (۴)
- پژوهش‌هایی در باب تحقیق؛ ریشه شناس چه می کند؟
- این خلیفه ی بغداد را چه بخاطر رسیده است که با ما نیز بگونه ی دیگران رفتار می کند؟
- مقاله: کتابخانه ملی چیست و چه می کند؟
- «کریپتو کارنسی» چیست؟ چند نوع است و چه طور کار می کند؟
- هوش مصنوعی در ۲۰ سال آینده چه شغل‌هایی را نابود می کند؟
- ویراستار چگونه آدمی است و چه می کند؟
- تحفه بی‌ثباتی؛ تزریق نااطمینانی از سوی سیاستگذار با بازار سرمایه چه می کند؟
- چه عواملی زمینه پرورش مدیر را فراهم می کند

ریشه‌شناسی چه می‌کند؟ (۱۵)

سید احمد رضا قائم‌مقامی

دانشگاه تهران
qaemmaqami@ut.ac.ir

۱۵. سر، سار

در فارسی سر یک گونهٔ سار نیز دارد که فقط در جزء دوم ترکیبات به کار رفته است.^۱ این دست ترکیبات را می‌توان به لحاظ معنایی و صوری به چند دسته تقسیم کرد:

۱. آن ترکیباتی که معنای «دارای سری چون (سر) ...» دارند:

ازدهاسار (صفت گرز)، اسپسار (موجودات افسانه‌ای با سر اسپ)، دیوسار (رک. ادامهٔ بحث)، زاغسار (صفت تازیان در یک بیت شاهنامه)، زنگی سار، سگسار (موجودات افسانه‌ای با سر سگ)، گاوسار (صفت گرز)، گرگسار (موجودات افسانه‌ای با سر گرگ)، میش سار (صفت تختی که بخشی از آن را چون سر میش ساخته‌اند)

کلماتی مانند دیوسار و گاوسار گونهٔ دیوسر و گاوسر نیز داشته‌اند. در دیوسار و زنگی سار، سار مجازاً معنای «چهره» نیز گرفته است.

۲. آن ترکیباتی که در آن‌ها سار به مجاز معنای «مغز» و «عقل» و «ذهن» و توسعاً «خلق و خوی» و «سیرت» دارد. جزء اول این ترکیبات ممکن است صفت یا اسم باشد. معنای این دسته نیز مالکیت است:^۲

آسیمه سار، بادسار (ظاهراً در اصل «کسی که در سر باد دارد»)، خجل سار، خیره سار، دیوسار («آن‌که خوی دیوان دارد»؛ قس مردم سار)،^۳ دیوانه سار، زیرکسار، سبکسار («سفیه»، «نادان»، «شتابکار»)، شرمسار (شاید در اصل «آن‌که در ذهن خود از کاری شرم دارد»)

در این دسته نیز بعضی کلمات گونهٔ دیگری نیز داشته‌اند که با سر ساخته شده است، مانند آسیمه سر و خیره سر و سبکسر.

۳. آن ترکیباتی که در آن‌ها سار معنای «سر»، و به مجاز «موی»، دارد و جزء اول صفت است. معنای ترکیب مالکیت است:

خشن سار (نوعی مرغابی، ظاهراً با سر خشن یعنی سبزرنگ)، سپیدسار، خنگسار (هر دو به معنای «سپیدموی»، «پیر»)
نگوسار و نگون سار را نیز می‌توان در این دسته آورد، یعنی «آن‌که سر او نگون شده است»، «آن‌که سری دارد که نگون شده است» (قس. سرنگون). به عبارت دیگر، این نیز ترکیبی ملکی است مانند نگون بخت. اما به نظر می‌رسد که سرنگون به مرور معنای «واژگون» گرفته و سرنگونسار را به نحو ثانوی از روی این معنای جدید ساخته‌اند. با این همه، این احتمال هم هست که سار در نگونسار در اصل معنای «جهت، سو» را می‌رسانده و اگر چنین باشد، می‌توان احتمال داد که سرنگون ساخت ثانوی داشته باشد (رک. ادامهٔ بحث).

۴. آن ترکیباتی که در آن‌ها سار معنای «سر» دارد، جزء اول اسم است، ولی احتمالاً در بعضی کاربردها معنای صفتی از آن اراده می‌شده است. از این دسته آن‌چه به نظر نویسنده رسیده خاکسار است که ظاهراً مقصود از آن یا کسی است که سرش به خاک افتاده و سرافکننده و فروافکننده و خوار شده است^۴ یا کسی که گردآلوده است (به جهت معنای اخیر رک. لغت‌نامهٔ دهخدا، ذیل لغت).

۵. آن ترکیباتی که در آن‌ها سار معنای «سر» دارد و جزء اول مضاف‌الیه آن است:^۵

چاهسار، چشمه سار، شاخسار، کوهسار (و کھسار) به خلاف آن‌چه در فرهنگ‌های قدیم گفته‌اند، در هیچ یک از این کلمات سار پسوند مشابَهت یا مکان نیست. مع هذا این هست که معنای این کلمات به مرور تغییر

۱. کلمات فارسی مورد استناد در این جا همه از لغت‌نامهٔ دهخدا گرفته شده‌اند.
۲. این‌ها همان ترکیباتی هستند که به آن‌ها در اصطلاح دستور زبان هندی bahuvrīhi می‌گویند.
۳. دیوسار به هر دو معنی که در این سطور گذشت به کار رفته است؛ رک. لغت‌نامهٔ دهخدا، ذیل لغت.
۴. این معنای منفی کلمه است. معنای مثبت کلمه «فروتن» و «افتاده‌حال» است.
۵. این دسته همان ترکیباتی هستند که در دستورهای هندی به آن‌ها tatpuruṣa می‌گویند. تیمسار را ظاهراً بر روی همین الگو ساخته‌اند، ولی از سار آن معنای «رئیس» را خواسته‌اند.

که با sār- ساخته شده، جز خشن سار، در متون پهلوی اشکانی مانوی به کار رفته است):^۸

āfrī(wa)n-sar (رئیس گروه همنوایان)، nigū-sār (نگوسار)،
xān-sār («چشمه‌سار»، احتمالاً قابل مقایسه با نام شهر خونسار در
سطور قبل)، xašēn-sār («خشن‌سار»)^۹.

از این کلمات، sar در āfrī(wa)n-sar معنای «سر، رئیس»
دارد، در xān-sār ظاهراً همان است که در چشمه‌سار
است به همان شرح که گذشت، و در nigū-sār ظاهراً
همان حرف اضافهٔ پسین است که در سغدی استعمال دارد
و معنای «جهت» و «سو» را می‌رساند. اگر چنین باشد،
احتمال دومی که دربارهٔ این کلمه در سطور قبل گذشت
ممکن است درست‌تر باشد.

sār در جزء اول ترکیب در sardār نیز، که گونهٔ دیگر
sardār است (برابر با سردار و سالار فارسی)، به کار رفته و اگر
به نحو ثانوی در ایرانی میانه ساخته نشده باشد، بازمانده از
یک sāra- به معنای «سر» در ایرانی باستان است که در
سطور بعد از آن سخن خواهیم گفت.

با توجه به این شرح، شاید بتوان احتمال داد که بیش‌تر
کلمات فارسی ساخته‌شده با سار تا حدی نوآوری فارسی و
حاصل قیاس بوده است. این را دربارهٔ کلماتی مانند اژدهاسار
و دیوسار و زاغسار با اطمینان بیش‌تر می‌توان گفت.

۶. چنین است آن‌چه در فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی (ج ۳، ص ۱۴۳۴) آمده.
آن‌چه در ذیل سار در همان فرهنگ آمده (ج ۳، ص ۱۶۴۱) و جزء دوم کلمات
خاکسار و سنگسار و شرمسار و کوهسار را همان به حساب آورده است به
نظر ما سزاوار توجه نیست. احتمال دارد که رخسار و رخساره به‌کلی ربطی به
سار مورد بحث ما نداشته باشد.

7. W. B. HENNING, "Sogdian Loan-words in New Persian," *Selected Papers*, I, 642.

سنگسار به معنای سنساره و «تناسخ» صورت سغدی sansāra- سنسکریت
است.

۸. منبع کلمهٔ آخر بند ۲۵ رسالهٔ خسرو قبادان و ریdg است و منبع دیگر کلمات
این فرهنگ است:

D. DURKIN-MEISTERERNST, *Dictionary of Manichaean Middle Persian and Parthian*, Brepols, 2004.

۹. sār در hāw-sār به معنای «همسر» و «مانند» و hassār به همان معنی نیز
ظاهراً چیزی جز sār به معنای «سر» نیست (این دو در متون فارسی میانه نیز
شواهدی دارند). asangsār، اگر به معنای «سنگی» باشد، sār- در آن چیزی
مانند پس‌وند مشابهت است، ولی در آن تردید است؛ در این باره رک.

E. MORANO, "A Survey of the Extant Parthian Crucifixion Hymns,"
in R. E. EMMERICK, W. SUNDERMANN and P. ZIEME (eds.), *Studia Manichaica*, Berlin, 2000, p. 410.

کرده است. در چشمه‌سار، که گونهٔ دیگر آن سرچشمه
ست، سار ظاهراً در اصل معنایی جز «سر» نداشته؛
در چاه‌سار نیز معنای اصلی ظاهراً «سرچاه» بوده است؛
از شاخسار نیز ظاهراً در اصل همان را اراده می‌کرده‌اند
که امروز از سرشاخه اراده می‌کنند؛ و کوهسار در اصل
معنای «سر کوه» داشته است. این کلمات به‌مرور
معنای مطلق چشمه و چاه و شاخ و کوه یافته‌اند و
احتمالاً بعضی از اهل زبان در جزء دوم آن‌ها چیزی
مانند پسوند مکان می‌دیده‌اند.

۶. آن ترکیباتی که فقط شمار اندکی از نویسندگان و
گویندگان به کار برده‌اند و ظاهراً در جزء دوم آن‌ها چیزی
مانند پسوند «زار» دیده‌اند:

شخسار («زمین سفت و سخت»)، خشکسار («زمین خشک»)،
نمکسار («نم‌زار»)

گرمسار را در دورهٔ معاصر با همین تصوّر که سار
پسوند مکان است ساخته‌اند. نامی مانند خوانسار
(ظاهراً در اصل خانسار یا خونسار) و قیاس با گرمسیر
مبنای این لغت‌سازی جدید بوده است.

۷. آن ترکیباتی که جزء دوم آن‌ها مبهم است یا رابطهٔ نحوی
دو جزء آن معلوم نیست:

رخسار، سنگسار

این‌که سار در رخسار پسوند مشابهت باشد ممکن
نیست^{۱۰} و این‌که سنگسار لغت سغدی باشد و سار در
آن حرف اضافهٔ پسین به معنای «سو» و «جهت»
باشد، چنان‌که هنینگ زمانی گفته^{۱۱}، محلّ تردید است،
زیرا کلمات سغدی‌ای که سار (و سا) به معنای «سو»
جزء دوم آن‌هاست، معنای «به‌سوی (جزء اول ترکیب)»
دارند (مانند bēk-sār به معنای «به‌سوی بیرون»)، ولی این را
نمی‌توان در مورد سنگسار گفت. احتمال دارد که
سنگسار یک dvandva، یعنی یک ترکیب عطفی کهن
به معنای «سنگ و سر»، باشد (مانند xwārbār، در کنار
xwār ud bār در فارسی میانه، یا سکنگبین در فارسی).

در فارسی میانه و پهلوی اشکانی شمار کلماتی که به
این شیوه، با جزء دوم -sar یا -sār، ساخته شده‌اند ظاهراً
اندک بوده است. از این چند کلمه می‌توان یاد کرد (کلماتی

چهاردهم وندیداد به کار رفته‌است. این همان کلمه است که به صورت sār-wār و به همان معنی در فارسی میانه و پهلوی اشکانی نیز استعمال داشته‌است. این کلمه و sār-dār، که ذکر آن در سطور قبل گذشت، ظاهراً تنها کلماتی در ایرانی میانه غربی هستند که کلمه «سر» در جزء اول آن‌ها به صورت sār به کار رفته‌است، نه sar.

اما آن کلمات مرکبی که جزء دوم آن‌ها sārā- است عبارتند از: a-sārā-، pəšō-sārā-، starō-sārā-، jīrō-sārā-، و sārā- در کلمه آخر sārā- معنای مجازی «رئیس» و «سرور» دارد و شاهد آن عبارتی است از فقره نوزدهم فصل اول وندیداد و فقره پنجم از فصل دوم وندیداد. a-sārā-، به معنای «بی سر، بی سرور و رئیس»، به لحاظ ساخت مانند است به کلمات a-karana، یعنی «بی کران»، a-saia-، یعنی «بی سایه»، -x^vafna-، یعنی «بی خواب»، و جز این‌ها.^{۱۰} از این کلمات آن‌که برای ما جالب توجه‌تر است jīrō-sārā- است، برابر با زیرک‌سار فارسی و تنها شاهد آن عبارتی است از فقره دوازدهم بهرام یشت. از دو کلمه دیگر، starō-sārā- (یسن ۱۱/۱۱) نام کوهی است به معنای «آن‌که بر سرش ستارگانند» (از بلندی) و pəšō-sārā- (یسن ۳/۱۱) صفت دزدی است که محکوم است به این‌که سرش را به پادفره گناهی که کرده از دست بدهد و بنابراین، قابل مقایسه است با pəšō.tanū- که صفت گناهکارانی است که نشان تاوان گناهی است که کرده‌اند. این ترکیبات همه از نوع ترکیبات ملکی (bahuvrīhi) مانند گاوسار و سگسار و

۱۰. در کتیبه‌های موجود فارسی باستان شاهی از استعمال sārā- یا sarah- (یا صورت فارسی باستان آن‌ها *θāra- و *θarah-) نیست، ولی در نام‌های خاص به دست آمده از اسناد عیلامی شواهد قابل توجهی از sārā- و θāra- در جزء اول و دوم ترکیبات می‌توان یافت؛ رک.

J. TAVERNIER, *Iranica in the Achaemenid Period (ca. 550-330 B.C.)*, Leuven, 2007, pp. 150, 235, 309, 310, 329, 343, 384, 396, 431, 605, 625.

۱۱. این همان کلمه است که در جزء اول استخوان و در جزء دوم پیلسته و در کلمه هسته (و گونه دیگر آن، خسته) بازمانده‌است.

12. Cf. K. HOFFMANN and B. FORSSMAN, *Avestische Laut- und Flexionslehre*, Innsbruck, 2004, p. 90.

نمونه‌های دیگر را می‌توان در همین کتاب یافت.

۱۳. نمونه‌های دیگر از کلمات ساخته شده با -a نغی و اسم در اوستا را می‌توان در این کتاب یافت:

J. DUCHESNE-GUILLEMIN, *Le composé de l'Avesta*, Paris, 1936, pp. 187f.

این هر دو گونه سر و سار را نباید مخفف یا مثل یکدیگر شمرد، آن‌چنان‌که ممکن است بعضی ادبا یا فرهنگ‌های لغت شمرده‌باشند، بلکه اصل آن‌ها را باید در ایرانی باستان، از جمله در اوستا، یافت.^{۱۰} سر فارسی بازمانده از sarah- ایرانی باستان است. از این sarah- جز یک شاهد در اوستا به دست نیست و آن فقره چهلیم از مهر یشت است. در این فقره، که سخن از فرود آمدن تیغ و گرز بر سر دشمنان است، دو بار این کلمه در حالت دري جمع به صورت sarahu mašiiākanam («بر سر مردمان») به کار رفته‌است. sarah- اوستایی برابر است با sīras- سنسکریت و این دو بازمانده از *k^r-h₂-os* هندی‌واروپایی اند. هندی‌واروپاییان ظاهراً میان استخوان (مطلق استخوان)، که آن را -h₂ost* می‌گفته‌اند^{۱۱} و استخوان سر، که آن را -ker* می‌گفته‌اند، به فرقی قائل بوده‌اند. اگر چنین باشد، *k^r-h₂-os* مشتقی است از صورت ضعیف ماده -ker*. این‌که در ایرانی باستان پس از صامت اول یک a هست که در صورت سنسکریت وجود ندارد از آن‌جاست که صامت حنجره‌ای هندی‌واروپایی (H) بعد از r و ! (یعنی r و l هجایی) در ایرانی باستان به صورت -ar- درآمده‌است، مانند -dlh l gho* که در سنسکریت بدل به -dīrgha- در ایرانی باستان بدل به -darga* (قس darəg/ya) اوستایی و دیر فارسی) شده‌است.^{۱۲}

اما sārā- در اوستا پرکاربردتر است؛ لااقل یک بار به صورت بسیط در فقره هفتاد و هفتم آبان یشت به کار رفته و در چند کلمه به عنوان جزئی از کلمه مرکب. نخست از کاربرد بسیط آن یاد می‌کنیم. در آن فقره از آبان یشت یکی از پهلوانان خاندان نوذر خطاب به ناهید، ایزد مردمان اوستایی، می‌گوید:

yaθ- mē auuauuāθ daēuuaiiasnanam nijatəm yaθa sārəm varsanam barāmi.

... که من چندان از پرستندگان دیوان کشته‌ام که بر سر موی دارم.

از پنج کلمه مرکبی که یک جزء آن‌ها sārā- است، در یکی sārā- جزء اول ترکیب است و در چهار کلمه دیگر جزء دوم ترکیب. آن یکی sārā-uuāra- است، یعنی «پوشاننده سر»، «ترگ» و «خود» که یک بار در فقره نهم از فصل

دیوسار و دیوانه‌سار و خیره‌سار و جز این‌هاست که در صفحات گذشته فهرست نمودیم.

sāra- ایرانی باستان مشتق است از $*k\bar{e}rh_2-o-$ هندی‌واروپایی و این خود ظاهراً مشتقی است از $*k\acute{e}r-h_2-$ به معنای «استخوان سر». پس آن‌چه با پسوند $-o$ از $*k\acute{e}r-h_2-$ بر روی درجهٔ بالانده ساخته شده منسوب به آن است به معنای «ساخته‌شده از استخوان سر»، و از این‌جا «جمعمه». ساختن این‌گونه صفات نسبی از اسم روشی معمول در لغت‌سازی بوده است، مانند ساختن $\acute{a}yas\acute{a}$ - در هندی باستان بر روی $\acute{a}yas-$ به معنای «فلز». بنابراین، $\acute{a}y\acute{a}sa-$ هرچند خود به معنای «فلز» به کار رفته، در اصل صفت نسبی است به معنای «فلزی» با تغییر در درجهٔ مصوّت و افزودن پسوند نسبت به آن. از این نظر، $\acute{a}yas\acute{a}$ - را می‌توان با زرینه و سیمینهٔ فارسی مقایسه کرد.^{۱۴}

آن‌چه ظاهراً از این شرح به دست می‌آید، و نتیجهٔ این گفتار است، این است که از دو صورتی که کلمهٔ «سر» در ایرانی باستان داشته، رفته رفته یکی بیش‌تر به عنوان جزء دوم ترکیب استعمال شده و آن $s\acute{a}ra-$ بوده است. استعمال $s\acute{a}ra-$ در جزء دوم ترکیبات چندان بوده که از استعمال آن به عنوان جزء اول ترکیبات جز شواهدی اندک در ایرانی میانه به دست نیست و به عنوان کلمهٔ بسیط ظاهراً هیچ‌گاه در ایرانی میانهٔ غربی به کار نرفته است. این همان میراثی است که به فارسی دری رسیده است. در فارسی، به خلاف سر که هم به عنوان کلمهٔ بسیط در همهٔ معانی به کار رفته و هم در جزء اول و دوم ترکیبات، ظاهراً نمی‌توان شاهی از $s\acute{a}ra-$ به عنوان کلمهٔ بسیط یافت و همین را ظاهراً می‌توان دربارهٔ $s\acute{a}ra-$ به عنوان جزء اول ترکیبات گفت. آن‌چه هست شواهدی است از $s\acute{a}ra-$ به عنوان جزء دوم ترکیباتی که عمدتاً ترکیبات ملکی اند. مع هذا در فارسی این نوع کلمات را به واسطهٔ قیاس توسعه داده‌اند، به طوری که شمار آن‌ها بسیار بیش از آن چیزی است که از ایرانی میانه به ما رسیده است و با این همه شمار آن‌ها در قبال سر بسیار اندک است، به طوری که باید گفت $s\acute{a}ra-$ در فارسی گونهٔ مشروط سر است. از کلماتی که در صفحات قبل فهرست شد، شاید فقط جزء دوم نگوئسار را باید از اصلی دیگر غیر از $s\acute{a}ra-$ ایرانی باستان به حساب آورد و ممکن است شرمسار و

۱۴. این همان لغت است که بعضی بدون آن‌که به قواعد تغییر درجهٔ مصوّت‌ها (آبلاوت) توجه در ست داشته‌باشند، اصل خایسک فارسی را در آن جست‌اند و متوجه نبوده‌اند که تغییر درجهٔ مصوّت‌ها قاعده‌ای صرفی است و نمی‌توان یک صورت $*\acute{a}yaska-$ در ایرانی باستان فرض کرد، بی‌آن‌که به $\acute{a}yah-$ ایرانی باستان پس‌وندی افزوده شده‌باشد که تغییر درجهٔ مصوّت را توجیه کند. این مقدماتی‌ترین چیزی است که در قواعد آبلاوت باید دانست.

۱۵. دربارهٔ اصل هندی‌واروپایی کلمات سر و سار رجوع نویسنده عمدتاً به این کتاب بوده است:

A. J. NUSSBAUM, *Head and Horn in Indo-European*, Berlin, 1986.

نظر فعلی نویسنده با آراء یوزف مارکوارت نیز در مقالهٔ معروف او دربارهٔ نام قفقاز اختلاف دارد. با این حال، آن مقاله در این مسأله نیز، مانند دیگر مسائل طرح‌شده در آن، هنوز هم حائز اهمیت بسیار است:

J. Markwart, "Woher stammt der Name Kaukasus," *Caucasica*, 6, 42ff.